

# سیستان و پذیرش اسلام

## محمود سرگزئی زاده

عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

### چکیده

دانشمندان، پیدایش اولین تمدنهای بشری را در کنار رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و دریاها می‌دانند. زیرا حیات در جایی شکل می‌گرفته که آبی وجود داشته است. رودخانه هیرمند و دریاچه هامون چنین امتیازی را برای شکل‌گیری تمدنی درخشان فراهم کرده و بنا به قولی تمدن سیستان مولود هیرمند است همانطور که تمدن درخشان مصر مولود رود نیل، بنابراین قدمت این تمدنها به قدمت این روخانه‌ها می‌باشد.

سرزمین باستانی سیستان مهد یکی از تمدنهای بزرگ بشری بوده است که آثار مکشوفه در شهر سوخته با قدمت بیش از ۵ هزار سال شاهی بر این مدعاست. علاوه بر آن سیستان با واقع شدن در شاهراه شرق و غرب (یکی از شاخه‌های ابریشم) نقش بزرگی را در مبادلات فرهنگی و تمدنی ایفا می‌نمود. این نقش در دوره قبل و بعد از اسلام کاملاً مشهود است و حضور ادیان و مذاهب مختلف در این ادوار نشانه‌ای از این موقعیت می‌باشد. موقعیت نظامی سیستان در مرزهای شرقی با وجود افتخاراتی چون اسطوره رستم و... اقتدار این منطقه را تحکیم می‌بخشیده و همین نقش باعث می‌شود که سپاهیان سیستانی در لشکر کشیهای پادشاهان اشکانی و ساسانی از دیگر سپاهیان متمایز گردند. بعد از اسلام نیز سیستان به "بلده الجنود" معروف گردید و باعث شد سپاهیان مسلمان جهت کسب ثواب جهاد و گروههای معارض خلافت (خوارج

مرکزی از ضای روحیه گریز از مرکز و.. به این منطقه وارد شوند و با ایجاد مزاحمت‌های مکرر در خلافت زدایی این منطقه مؤثر واقع گردند و در نهایت راه را برای رفع سلطه اعراب و تحکیم حکومت مستقل ملی فراهم آورند.

ورود اسلام به سیستان در تمدن و فرهنگ منطقه روحی تازه دمید و افتخارات این سرزمین را احیا نمود و این ابتکاری بود که مردم این منطقه همانند دیگر مردم سرزمین ایران به آن دست زدند و به جای مقاومت‌های بیهوده در مقابل دین تازه نفس و از دست دادن حیات سیاسی و اجتماعی و... خود با پذیرش آن دین افتخارات گذشته خویش را در مداری تازه انداخته و ضمن حفظ هویت ملی خویش نقش بسیار مهمی را در تحکیم آن اعم از خدمات فکری، گسترش اسلام در سرزمین کفار و... ایفا نمایند و در نهایت دین اسلام را که شاخص ترین حربه در دست عرب بود با نهایت زیرکی به دست آورده و خود در جهت اعتلاء آن بکوشند.

## مقدمه

"زرنکا" یا سکستان (سیستان) سرزمینی با قدمت چندین هزار سال می‌باشد که حیات آن مرهون روخانه قدیمی هیرمند می‌باشد نژاد اولین ساکنان این منطقه مبهم می‌باشد ولی آثار باقیمانده در شهر تاریخی "سوخته" از پیشرفت تمدن آنها حکایت می‌کند. انسانهایی که در چندین هزار سال قبل از میلاد مسیح دارای سیستم پیشرفته فاضلاب شهری و زهکشی و صنایع دستی بوده‌اند ولی به هر دلیل طبیعی و یا غیر طبیعی از بین رفته و تیره‌ای از آریاییها جایگزین آنها شدند.

وجود همین آریاییها بود که منشأ اساطیر ملی سیستان از جمله رستم دستار گردید و سرزمین سیستان را خاستگاه سلسله تاریخی کیانیان قرار داد و زمینه‌ای برای تبلیغات دینی زرتشت فراهم آورد تا از آنجا دین زرتشت به مناطق مرکزی و غرب گسترش یابد.

سیستان عظمت و مجد خویش را در زمان شاهان هخامنشی نیز حفظ کرد که "زرنکا" نام این سرزمین در این برهه تاریخی بود. یکی از مهمترین ایالات باجگذار امپراطوری هخامنشی و مقر آریاییانی بود که به دلیل یاری کورش کبیر لقب "اگریاسب" (یاری کنندگان) را از وی دریافت کرده بودند.

تسلط "سکاها" بر این سرزمین موجب تغییر نام آن از "زرنکا" به سرزمین سکاها (سکستان = سیستان) گشت. مجد و عظمت این سرزمین در دوره ساسانیان حفظ گردید که گاه موجب می شد این سرزمین به عنوان مقر ولایتعهدان ساسانی نقش ایفا کند تا شاهزادگان با لقب "سکانشاه" دوره آمادگی برای به دست آوردن مقام پادشاهی را در این سرزمین طی کنند. سرزمینی که در این زمان یکی از چهار بلوک مهم امپراطوری ساسانی با عنوان "نیمروز" بود که شامل قلمرو وسیعی در حد فاصل هندوستان و سواحل خلیج فارس بود و مسیر یکی از شاخه های راه ابریشم محسوب می شد و نقش مهمی در مبادلات فرهنگی و بازرگانی و ... داشت.

همین موقعیت استراتژیکی منطقه علاوه بر ایجاد رشد اقتصادی و بازرگانی علی رغم وجود ریشه های قوی دین زردتشت، جذابیت فراوانی را برای مبلغان ادیان مختلف از جمله مسیحیت، یهودیت و بودائیسیم فراهم می آورد. سیستان با چنین موقعیت و شرایطی مواجه با ظهور اسلام شد.

## اولین تماسها

در زمان خلیفه دوم اکثر شهرهای ایران به تصرف مسلمان در آمد<sup>(۱)</sup> در همین زمان بود که مسلمانان در حوالی کرمان، خراسان و حتی بلوچستان نمایان شدند<sup>(۲)</sup> ولی با کشته شدن ایشان توسط ابولؤلؤ ایرانی وظیفه گسترش اسلام و گشودن شهرهای دیگر ایران به عهده خلیفه سوم عثمان بن عفان (۳۵-۲۳ هـ.ق) گذارده شد.<sup>(۳)</sup> خلیفه سوم در سال ۲۹ هجری قمری اداره بصره و فارس را به عبدا... بن عامر بن کریز داد. عبدا... بن عامر بصره را به زیاد بن ابیه داد و خود به فارس آمد و تعقیب یزدگرد سوم و تصرف دیگر شهرهای ایران را پی گرفت. وی مجاشع بن مسعود سلمی را به دنبال یزدگرد فرستاد. فتح کرمان، جیرفت، هرمز و بم و شهرهای شرقی ایران از جمله سیستان و خراسان نیز در ادامه همین لشکرکشی عبدا... بن عامر امکان پذیر شد<sup>(۴)</sup>. ملک شاه حسین سیستانی، نویسنده کتاب احیاء الملوک که خود را از بازماندگان خاندان کیانی معرفی می کند، مسلمان شدن مردم سیستان را به شرح زیر می داند:

در زمانی که امام حسن (ع) به اشاره امیر المومنین علی بن ابیطالب با لشکر اسلام و سعدوقاص متوجه بلاد عراق و خراسان شد و مردم سیستان به نامه و پیام امام مفترض الطاعه شدند و احکام و مسائل دین و ترتیب طهارت و نماز را از منسوبان آن امام عالی مقام فرا گرفتند<sup>(۵)</sup> در منابع دیگر حتی تاریخ سیستان نیز چنین خبری نیامده است. اگر چه جریان لشکرکشی فوق در تواریخ ضبط است ولی آیا به همراهی امام حسن (ع) و به فرمان حضرت علی (ع) بوده است تردید وجود دارد.<sup>(۶)</sup> و یاد باره این که چنین مکاتبه‌ای از سوی امام حسن (ع) با مردم سیستان صورت گرفته باشد و مردم سیستان بر اساس آن نامه مسلمان شده باشند نیز نمی‌توان قاطعانه نظر داد. زیرا با فرض اینکه حضور امام را قبول کنیم باز هم نظر بر این است که آن امام تحت فرماندهی سعد و قاص که وی نیز منصوب از طرف خلیفه دوم بود، قرار داشته است و اگر چنین مکاتباتی نیز انجام شده باشد باید از سوی سعد و قاص و خلیفه دوم صورت گرفته باشد نه از طرف امام حسن (ع)، علاوه بر آن مؤلف احياء الملوک تصریح می‌کند که مردم سیستان با نامه امام حسن (ع) مسلمان شدند با قبول این فرض این سؤال پیش می‌آید منظور از مردم چه اقشار و چه طبقاتی می‌باشند؟ تعبیری که امروز ما از مردم داریم به عنوان عامه جامعه که آزادانه حق انتخاب و اختیار دارند با مردم آن زمان که در قید و بند محدودیتهای طبقاتی بوده‌اند<sup>(۷)</sup> همخوانی ندارد. در آن زمان چنین حق و امکان انتخاب و اختیار و امکانات ارتباطاتی به شکل امروز وجود نداشت که با رسیدن نامه‌ای از امام حسن (ع) آنها دین سنتی و اجدادی خویش را رها کنند و خارج از محدودیتهایی که طبقات حکام و روحانیون و دهقانان بر آنها ایجاد کرده بود دین جدیدی را که اطلاعات آنها از آن اندک بود بپذیرند. مگر اینکه منظور از مردم را طبقات بالای جامعه آن روز که حق انتخاب و اختیار داشتند محسوب کنیم که در این صورت هم قابل تصور نیست که طبقه روحانی که حیات و منافع آنها در گرو حفظ دین سنتی شان بود از آن دست برداشته و دین جدید را که قطعاً روحانیون مخصوص خودش را دارا می‌بود و برای آنها جایگاهی در نظر گرفته نمی‌شده بپذیرند.

و یا طبقه دهقانی که پایبندی آنها به دینشان تا مدت‌ها پس از گشودن سیستان توسط مسلمانان در آثار تاریخی ثبت و ضبط<sup>(۸)</sup> می‌باشد امکان نداشت که به دین جدید که همه چیزشان را بر باد می‌دهد بگردند مگر باز هم قول صاحب احياء الملوک

را بپذیریم که گیرنده نامه را "بختیار" مرزبان و والی آن زمان سیستان می‌داند و می‌نویسد:

"بختیار در زمان خسرو پرویز سپهسالار بود و شرح پهلوانیها و جهانگیری او در بختیار نامه مسطور است. چون ظهور دولت اسلام شد و نیز اهل کفر به غروب و فنا فرو رفته، آفتاب دولت محمدی طالع گردید، بختیار به اخبار یزدان پرستان دانسته بود که پیغمبر آخر زمان ظهور می‌کند و دین او بر حق است و بی مناقشه مسلمان شد و اطاعت او امر و نواهی نمود چون عمر در عهد خلافت خویش لشکر به دیار عجم فرستاد و سعدوقاص امیر لشکر بود (ملک) عجم مفتوح شد بعد از این فتح به تکلیف عمر، امیرالمومنین علی بن ابیطالب (ع) امام حسن را با لشکر به بلاد عراق عجم فرستاد و بعضی از آنها با جنگ مطیع اسلام شدند و بعضی به عنوان ارسال نامه<sup>(۹)</sup> و وعده و عید... امیرالمومنین حسن قبول دین مبین نمودند. از آن جمله بختیار و اهل سیستان به نامه امام حسن (ع) مسلمان شدند و تا زمان خلافت عمر و عثمان اختیار ملک سیستان به دست بختیار بود."<sup>(۱۰)</sup>

در حالی که در زمان عثمان، خلیفه سوم، ایران بن رستم آزاد خوبن بختیار (پشت سوم بختیار) حاکم سیستان بوده است مگر اینکه از لفظ بختیار نبیره بختیار مورد نظر باشد که اثبات و یا عدم اثبات آن به دلیل از بین رفتن بسیاری از منابع گذشته بسیار مشکل می‌باشد و تنها می‌توان به قول تاریخ سیستان مجهول المؤلف و احياء الملوك بسنده کرد که با توجه به روحیه وطن پرستی آنها و به تبع آن غلو در تعریف و تمجید از وطن موروئی، باز هم قضاوت بسیار مشکل می‌باشد.

نویسندگانی که می‌نویسند اولین عجمانی که به اختیار اسلام پذیرفتند سیستانیان بودند<sup>(۱۱)</sup> چنانچه نوشته‌اند "هر کس این کتاب بخواند بداند که مردم سیستان که این شهر به صلح دادند، غرض بزرگی مصطفی (ص) را بود در دین اسلام را، و از پیش دانسته بودند و اندر کتابهای اخبار خواند بیرون آمدن او به حق. و این سیستان را بزرگترین مناقبی است و بر همه شهرها و بالله التوفیق"<sup>(۱۲)</sup>. و یا حاکمان سیستانی (قبل و بعد از اسلام) همه را از نسل کیانیانی که سلسله وار به کیومرث (حضرت آدم) مرتبط می‌شوند می‌دانند که در طی دورانهای گذشته تا پیش از اسلام همه آنها بر دین آدم (ع) بوده‌اند<sup>(۱۳)</sup> و حتی اختلاف رستم و گشتاسب (مبلغ دین

زردتشت) را نیز به همین دلیل می‌دانند، زیرا رستم بر دین آباء و اجداد خودش که همان دین آدم، (ع) و ابراهیم (ع) بود می‌ماند، ولی گشتاسب وی را به دین زرتشت می‌خواند و چون رستم نمی‌پذیرد با وی جنگ می‌کند. <sup>(۱۴)</sup> حتی دلیل انقراض ساسانیان را نیز همین بی توجهی آنان به دین الهی می‌دانند که چون دین اسلام ظهور می‌کند و پیامبر اسلام خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰ م) را به این دین که مؤید دین حضرت آدم و ابراهیم (ع) است و در کتابهای ادیان پیشین به آن اشاره شد، می‌خواند ولی او نمی‌پذیرد، خداوند حکومت را از وی می‌گیرد و به اعراب می‌دهد که در این زمان شایسته‌تر از بقیه اقوام به دلیل مسلمان شدن بودند می‌دهد <sup>(۱۵)</sup>. ولی مجدداً از همان نسل کیانیان که نویسنده احياء الملوك نیز از همان نسل است سرداری بر می‌خیزد و حکومت را که ارث اجدادش می‌باشد به دست می‌گیرد و در نتیجه حکومت کیانیان استمرار می‌یابد. <sup>(۱۶)</sup> بنابراین نمی‌توان چنین گفته‌ای مبنی بر مسلمان شدن مردم سیستان با ارسال یک نامه را پذیرفت زیرا مقاومت‌های مناطقی از سیستان در مقابل لشکرکشی ربیع بن زیاد در سال سی ام هجری و کشته شدن شماری از دو طرف، این خبر را نقض می‌کند، زیرا در صورت مسلمان شدن چنین مقاومت‌هایی صورت نمی‌گرفت و یا این سخن که منصوبان و فرستادگان امام حسن (ع) به مردم درس احکام و اعتقادات داده باشند نیز چندان درست به نظر نمی‌رسد، زیرا در زمان صلح مردم سیستان با ربیع، در سال سی ام هجری، مرزبان سیستان می‌گوید که خبر آمدن پیامبر شما را در کتابهایمان خوانده‌ایم، بنابراین آن زمان مردم سیستان مسلمان نبوده‌اند <sup>(۱۷)</sup> و صرفاً از طریق کتاب آسمانی شان با نام پیامبر اسلام آشنایی یافته‌اند.

بنابراین در خبر احياء الملوك مبنی بر ارسال نامه امام حسن (ع) و مسلمان شدن مردم سیستان بر اساس آن، می‌توان به صورت جدی تردید کرد و آن را ناشی از اعتقادات مذهبی و ملی وی و روحیه وطن پرستی او دانست.

### اولین بزخورها:

اکثر منابع از جمله بلاذری <sup>(۱۸)</sup>، دینوری <sup>(۱۹)</sup> و مولف مجهول تاریخ سیستان <sup>(۲۰)</sup> اتفاق نظر دارند که سیستان در سال سی ام هجری قمری توسط ربیع بن زیاد فتح گردید

و ذکری از لشکر کشی های قبلی به سیستان در این منابع نشده است تنها طبری خبر از لشکر کشی مسلمانان به سیستان در سال ۲۳ هـ ق می دهد وی می نویسد که:

“عمر رضی الله عاصم بن عمر و التمیمی را اندر این سال از بصره به سجستان فرستاد و عبدالله پسر خویش را با او فرستاد با سپاهی بسیار، و ملک سجستان سپاه را گرد کرد. به اول حدود سجستان بیرون آمد، و با سپاه حرب کرد و هزیمت شد و به شهر بازگشت و شهر سجستان را آنجا ملک نشین زرنگ خوانند، و آنجا حصاری استوار بود. ملک آن شهر به حصار گرفت. سپاه مسلمانان گرداگرد آن شهرها همی گرفتند و آن زرنگ را دست باز داشتند تا مسلمانی به آخر هندوستان و قندهار برسید. چون ملک دانست آن همه سجستان مسلمانی گرفت، دانست که بدان حصار اندر نتواند بودن صلح کرد و حصار زرنگ بداد و عبدالله بن عمر با عاصم آنجا به سجستان بودند و همه ایام عمر و عثمان و علی رضوان الله علیهم. چون وقت معاویه بود، زیاد را به عراق فرستاد و پسرش را، سلم بن زیاد را به سجستان. و آن زمینهای سند و هند که به سجستان پیوسته است به وقت معاویه همه گشاده شد و همه به طاعت سلم بن زیاد آمدند.” (۲۱)

ابن اثیر نیز در ذیل رویدادهای سال ۲۳ هجری روایتی شبیه طبری دارد که احتمالاً برگرفته شده از وی می باشد او می گوید:

“آنگاه عاصم بن عمر و آهنگ سیستان کرد و عبدالله بن عمر به او پیوست. مردم آن ایشان را پذیره شدند. ایشان در پایین سرزمین سیستان با مردم آن دیدار کردند. مسلمانان را در هم شکستند و سپس به پیگرد ایشان پرداختند و ایشان را در زرنج در میان گرفتند و سرزمین “سیستان ماه” را شکافتند. آنگاه ایشان بر پایه واگذار کردن زرنج و سرزمینهای گشوده خواستار آشتی شدند و مسلمانان این خواسته را پذیرفتند. سیستانیان در پیمان آشتی خود چنین گنجانده بودند که دشت های ناهموار به سان پاسگاه شمرده شوند. از این رو مسلمانان از رفتن به درون آن پرهیز کردند تا مبادا از آن چیزی به دست آورند و پیمان شکن خوانده شوند. مردم سیستان بر پایه پرداخت گزیت (۲۲) آرامش یافتند” (۲۳)

از شواهد و قرائن روایت طبری به ضعیف بودن آن می توان پی برد جایی که می گوید مسلمانان سیستان را در محاصره گرفتند و پس از فتح هندوستان و قندهار آن

را فتح نمودند. در حالی که شواهد تاریخی اذعان دارد که فتح مناطق شرقی سیستان در دوره خلافت خلیفه دوم رخ نداده است بلکه در زمان خلیفه سوم و پس از آن اتفاق افتاده است. و یا اینکه طبری معتقد است فاتحان سیستان در این لشکرکشی (عاصم بن عمرو، عبدالله بن عمر) در تمام دوران خلافت سه خلیفه آخر راشدین حاکم سیستان بوده‌اند، نیز چندان درست به نظر نمی‌رسد زیرا منابع از اعزاز امیران و حکامی چون ربیع بن زیاد، عبدالرحمن بن سمره، امیر بن احمد یشکری، عبدالرحمن بن جزء طائی و ربیعی بن کاس عنبری به سیستان در طی این دوران خبر می‌دهند.<sup>(۲۴)</sup> روایت ابن اثیر نیز چندان محکم و قوی نیست جایی که خودش نیز به کفایت این روایت بسنده نکرده می‌گوید:

”درباره گشوده شدن سیستان جز این هم گزارش‌هایی است که به خواست خدایاد آن بنخواهد آمد.“<sup>(۲۵)</sup> بنابراین به دلیل ضعیف بودن روایات فتح سیستان در قبل از سال سی ام هجری از آن صرف‌نظر کرده و به بررسی این رویداد در این سال می‌پردازیم.

مسلمانان برای نخستین بار در حدود سالهای ۳۱-۳۰ هـ ق تحت امر فرماندهی عبدالله بن عامر بن کریم در سیستان پدیدار شد.<sup>(۲۶)</sup> وی ولایتدار بصره و فارس از سوی خلیفه سوم بود. نخست نیروهای مسلمان پس از گشودن فارس به کرمان حمله کردند و مرزبان سیستانی ولایت را کشتند و آن جا را گرفتند<sup>(۲۷)</sup> و پس از آن شهرهای سیرجان، بم، جیرفت و هرمز را گشودند که در اثر آن شمار زیادی از مردم آن شهرها به سوی مکران و سیستان گریختند<sup>(۲۸)</sup> اگر چه بعضی منابع تصریح دارند که عبدا... بن عامر به منظور تعقیب یزدگرد سوم به فارس آمد و چون یزدگرد از فارس به کرمان فرار کرد لشکریان وی در تعقیب یزدگرد به تصرف آن مناطق اقدام کرده‌اند. پس از آن اختلاف نظر تاریخ نگاران بیشتر می‌شود بعضی منابع اظهار می‌دارند که یزدگرد از کرمان به سیستان آمد و چند سالی در سیستان بود و سپس به سوی خراسان و مرو رفت و در آن جا کشته شد.<sup>(۲۹)</sup> دیگر منابع معتقدند که یزدگرد به سیستان نیامده و نیروهای مسلمان نیز از کرمان به سیستان نیامده‌اند زیرا بیابان حایل بین سیستان و کرمان به اندازه‌ای صعب العبور و بدون آب و علف بود که راه پیشین آن، برای فاتحان جاذبه‌ای نداشت<sup>(۳۰)</sup> قفس‌های بدوی مکران سدراهی برای مهاجمان محسوب می‌شدند و



چون به خلفای اسلامی جایگاه طاقت فرسای آن جاگزارش شده بود تا مدت‌ها در فرستادن نیرو به آن مناطق خود داری می‌کردند.<sup>(۳۱)</sup> بنابراین بهترین راه رسیدن به سیستان از شمال و شمال غربی یعنی قهستان، اسفزار و هرات بوده است. پس حمله مسلمانان از بخش شمالی صورت گرفته است نه از بخش باختری<sup>(۳۲)</sup> ولی در منابع پیشین آمده است که عبدا... بن عامر، مجاشع بن مسعود سلمی را در تعقیب یزدگرد از کرمان به سیستان فرستاد اما نیروهای مجاشع پس از برجا گذاشتن کشتگانی در برابر نیروهای سیستانی عقب نشینی نمودند و چون خبر شکست مجاشع به خلیفه سوم رسید وی ربیع بن زیاد را به نزد عبدالله بن عامر فرستاده تا وی را به سیستان فرستد و آن جا را بگشایند. به هر حال، اگر ما آمدن مجاشع به سیستان و شکست و عقب نشینی او در مقابل سیستانیها را بپذیریم اسلام آوردن سیستانیها قبل از این حمله آنها با نام امام حسن (ع) قابل تردید است زیرا مردمی که دین اسلام را پذیرفته‌اند چگونه با مسلمانان درگیر و آنها را کشته و از بین می‌برند مگر اینکه گفته بعضی از منابع از جمله تاریخ سیستان، پرفسور باسورث را بپذیریم که معتقد است نیروهای مسلمانان به فرماندهی مجاشع در خراسان به دنبال یزدگرد سوم با نوع نیروهای مسلمانان در اعزامی به سیستان خلط شده است<sup>(۳۳)</sup> و گرنه نه یزدگرد و نه مجاشع هیچکدام آنها به سیستان نیامده‌اند و یا در صورت آمدن یزدگرد و تعقیب وی توسط مجاشع، درگیری سپاهیان مسلمان با مردم سیستان نبوده، بلکه با نیروهای همراه یزدگرد بوده است تا اسلام آوردن و یا حداقل آمادگی پذیرش حکومت اسلامی از سوی مردم سیستان پیش از آمدن مجاشع قابل توجیه باشد.<sup>(۳۴)</sup> یا این که حرکت مجاشع از کرمان به سوی سیستان جنبه تجسسی و کسب اطلاعات داشته که پس از مختصر درگیری با بومیان مسیر به دلیل نداشتن عده و عُده عقب نشینی نموده زیرانروی اندک او برای فتح منطقه‌ای وسیع با راهی طولانی و صعب‌العبور کافی نبوده است و با این که اعراب مسلمان و آمادگی و آشنایی لازم برای گذر از این نواحی را نداشتند، بنابراین نمی‌شود با اطمینان نسبت به صحت سفر جنگی مجاشع به سیستان اظهار نظر کرد بویژه که به جز تاریخ سیستان مجهول المؤلف سایر آثار تاریخی یادی از آن نکرده‌اند و یا از جزئیات این سفر جنگی از جمله محل درگیری، شمار سپاهیان طرف درگیر و تلفات سخن به میان نیامده است<sup>(۳۵)</sup>

## پذیرش اولیه حکومت اسلامی

نخستین سپاهیان مسلمان که پایشان به سیستان رسید سپاهیان ربیع بن زیاد بن ذیان؟ حارثی بود که در سال سی ام هجری از طرف عبدالله بن عامر مأمور فتح سیستان شد و احتمالاً خود به طرف خراسان در تعقیب یزدگرد حرکت نمود<sup>(۳۶)</sup> ربیع از کرمان به "فهرج" حرکت کرد سپس از کویر حدوداً هفتاد و پنج فرسنگی آن گذشت و به روستای "زالق" و یا "جالق" که دارای دژی محکم بود در پنج فرسنگی زرنگ (کرسی ولایت سگستان) رسید. دهقان حاکم آن جا بر پایه پیمانهای مسلمانان با مردم شهرهای فارس و کرمان قرار دادی منعقد و صلح نمود.<sup>(۳۷)</sup> اگر چه بلاذری در فتوح البلدان شرایط آن را سخت تر می داند او معتقد است که ربیع آن جا را گشود و دهقان را اسیر کرد، ولی دهقان با این قرار که عصای خود را بر زمین بکوبد و بقدری بر سر آن زر بریزد که عصا ناپدید شود، توانست جان خود را نجات دهد.<sup>(۳۸)</sup> و پس از آن همانند شهرهای فارس و کرمان مالیات دهد. پس از آن ربیع به قریه "کرکویه" که پنج فرسنگی "زالق" بود وارد شد اهالی آن جا بدون جنگ صلح نمودند پس از آن اهالی "هیستون" با ترتیب ضیافتی برای ربیع در امر صلح پیشقدم شدند ناشروذ نیز پس از نبردی مختصر تسلیم شد ربیع پس از عبور از "نوق" و یا "هوک" که یکی از نه‌های انشعابی رودخانه هیرمند بود به نزدیکی زرنگ رسید. زرنگ در این زمان دارای استحکامات دفاعی نیرومندی بود که در طی سالیان دراز توسط کسانی چون کی خسرو، اسکندر مقدونی و اردشیر بابکان ساخته شده بود و به دلیل رخنه ناپذیری، آن شهر را "مدینه العذرا" (شهر دست نخورده) می خواندند.<sup>(۳۹)</sup> در اینجا بیشتر تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که مردم زرنگ به بیرون شهر آمده و نبردی سخت با مسلمانان نمودند و شمار زیادی از مسلمانان کشته شدند<sup>(۴۰)</sup> ولی با حملات بعدی مسلمانان، مردم زرنگ به درون استحکامات شهر عقب نشینی نمودند و با فرستادن سفیرانی تقاضای صلح کردند. ربیع بن زیاد فرمانده لشکریان اسلام در حالی که از اجساد کشتگان سیستانی تکیه گاهی برای خود ساخته بود سفرا را پذیرفت و با آنها پیمان صلح بست بدین شرط که مرزبان سیستان هر سال یک میلیون درهم خراج بپردازد و هزار غلام که هر یک جامی زرین بر دست داشته باشند سالانه گسیل دارد<sup>(۴۱)</sup> پذیرش اینکه سیستانیها

نخست جنگ نموده‌اند و پس از آن درگیری سخت تسلیم شده و از در صلح در آمده باشند به دلایلی مشکل می‌باشد زیرا سیستان آن زمان که دارای شهرها و روستاهای بسیاری بود و به گفته طبری "سیستان بزرگتر از خراسان بود و مرزهای آن بیشتر بود که با قندهار و ترک و اقوام بسیار جنگ داشتند، ناحیه میان سند تا نهر بلخ (جیحون) مقابل آن بود و پیوسته از خراسان بزرگتر بود و مرز آن دشوارتر بوده تا روزگار معاویه سپاهسانی که در آنجا استقرار داشتند بیشتر از جاهای دیگر بودند.<sup>(۴۲)</sup> و یا خراج یک مینیون درهمی با هزار غلام جام به دست در هر سال و با استحکامات دفاعی و به بردگی کشیدن حدود ۴۰ هزار برده در مدت ۲/۵ سال حکومت ربیع نشان دهنده عظمت و قدرت سیستان در آن زمان می‌باشد<sup>(۴۳)</sup> و ساده لوحی است اگر بپذیریم که چنین قدرتی با درگیری مختصری شکست خورده و تسلیم شده است مگر این که بپذیریم سیستانیها به دلایلی قصد جنگ نداشته‌اند. از جمله اینکه شکست امپراطوری بزرگ ساسانی در برابر مسلمانان و تسلیم شهرهای گوناگون روحیه مقاومت را از مردم سلب کرده بود و سیستانیها (با توابع خود) که تقریباً در منتهی الیه مرز خاوری ساسانی بودند امکان احیاء مجدد امپراطوری را نمی‌دادند، و جنگ و درگیری را بیهوده تلقی کردند و ناچار تن به صلح دادند و گرنه می‌توانستند با آماده کردن سپاهی بزرگ از نواحی گوناگون با سپاهیان مسلمان خسته از سفر طولانی کویر پیش از ورود به سیستان درگیر شوند و آنها را از بین ببرند نه این که با درگیری‌های پراکنده و بدون سازماندهی اسباب عصبانیت و خشم مسلمانان را فراهم کنند.

مگر اینکه گفته نویسنده احیاء الملوک را بپذیریم که اظهار می‌دارد در زمان خلیفه سوم امام حسن (ع) که همراه لشکر یان فاتح ایران بود مردم سیستان را به دین اسلام دعوت کرده بود و مردم سیستان یا دین اسلام را پذیرفته بودند که در این صورت احتیاج به جنگ و درگیری نبود و یا اینکه حداقل زمینه پذیرش اسلام و یا حکومت اسلامی برای مردم سیستان فراهم شده بود. و ارجح آن است که گفته تاریخ سیستان مجهول المؤلف را بپذیریم که می‌نویسد:

"پس شاه سیستان ایران بن رستم آزاد خوبن بختیار و موبد موبدان و بزرگان را پیش خواند و گفت این کاری نیست که به روزی و مالی و وجه هزار بخواهد گذشت و اندر کتابها پیدا است و این دین و این روزگار تا زمان سالیان باشد و بکشتن و به حرب

این کار راست نیاید و کسی قضاء آسمانی نشاید گردانید، تدبیر آنست که صلح کنیم همه گفتند که صواب آید، پس رسول فرستاد که ما به حرب کردن عاجز نیستیم. چه این شهر مردمان و پهلوانان است. اما با خدای تعالی حرب نتوان کرد و شما سپاه خدایید و ما را اندر کتابها درست است بیرون آمدن شما و آن محمد علیه السلام و این دیر باشد، صواب صلح باشد تا این کشتن از هر دو گروه برخیزد، رسول پیغام بداد، ربیع گفت از خود چنین واجب کند که دهقان می گوید و ما صلح دوست تر از حرب داریم، امان داد و فرمان داد سپاه را که سلاح از دست دور کنید کسی را میازارید تا هر که خواهد همی آید و همی شود، پس بفرمود تا صدری ساختند از آن کشتگان و جامه افکندند بر پشتهایشان و هم از آن کشتگان تکیه گاهها ساختند بر شد بر آن جا بنشست و ایران بن رستم خود بنفس خود و بزرگان و موبد موبدان پیامدند<sup>(۴۴)</sup>

در این صورت این سوال پیش می آید مردمی که قبلاً خبر آمدن پیامبر اسلام را در کتابهایشان خوانده بودند<sup>(۴۵)</sup> و از شکست امپراطوری و عظمت سپاهیان مسلمان آگاه بودند، چرا به بیرون از شهر زرنگ آمده، و با مسلمانان درگیر شدند؟ جواب این سوال را شاید بتوان از کتاب فتوح البلدان بلاذری گرفت که درگیری سپاهیان مسلمان را با مردم شهر زرنگ نمی داند، بلکه درگیری آنها را در مسیر زرنگ در روستایی به نام "زوشت" می داند که دو سوم میل از زرنگ فاصله داشته است. "اهل" زوشت "برون آمده با وی مصاف سختی بدادند و تنی چند از مسلمانان کشته شدند پس مسلمانان یورش بردند و آنان را هزیمت دادند و پس از آن که بسیاری را بکشتند ایشان را به درون شهر راندند."<sup>(۴۶)</sup>

مطالب تاریخ سیستان نیز آن را تایید می کند جایی که صحبت از استقرار ربیع بر اجساد کشتگان دارد<sup>(۴۷)</sup> که تا حدی عجیب به نظر می رسد مردمی که درگیر شده باشند و ربیع از آنها زهر چشمی گرفته و آنها را به داخل شهر فراری داده باشد و آنها به ناچار تسلیم شده باشند چه ضرورتی داشت که ربیع بر اجساد آنها بنشیند و بر دردهای آنها بیفزاید، مگر اینکه درگیری و کشتارها را قبل از رسیدن به شهر زرنگ متعلق به همان قریه زوشت بدانیم و به ویژه رسیدن مرزبان سیستان را نیز در همان دو سوم میلی زرنگ تصور کنیم و اینکه ربیع، تصمیم داشت جهت جلوگیری از جنگ با مردم زرنگ و زهر چشم گرفتن چنین عملی (نشستن بر اجساد کشتگان زوشتی) را مرتکب

شده باشد تا مردم زرنگ به فراریان زوشتی که به شهر وارد شده بودند، پناهندگی ندهند و خود نیز به جنگ نخیزند و نحوه برخورد مرزبان سیستان با ربیع<sup>(۴۸)</sup> که او را تشبیه به بدترین موجود یعنی دیو اهریمن می‌کند<sup>(۴۹)</sup> نیز حکایت از روحیه شکست خورده و ضعیف ندارد، بلکه همان طور که ابراز می‌دارد مردم ترسی از جنگ ندارند اما چون خبر آمدن پیامبری تازه در کتب دینی شان آمده و آن را پیامبر خدا و آنها را سپاهیان خدا می‌دانند ضرورتی برای جنگ با آنها نمی‌بینند چون جنگ با آنها جنگ با خداست بنابراین سیستانیها شهر را به صلح دادند و داوطلبانه سلطه حکومت اسلامی را پذیرفتند.<sup>(۵۰)</sup>

صلح پذیری آسان سیستان جدا از اینکه احوالات پیامبر اسلام (ص) را در کتابهای دینی شان خوانده بودند دلایل دیگری نیز داشت سیستان در چهار راهی واقع شده بود که آن را نقاط گوناگون دنیای آن زمان پیوند می‌داد در چهار راهی که راهی از آن به خاور (کابل، کشمیر و هند) و راهی دیگر به باختر (کرمان و فارس و بصره) و راهی به جنوب (رود سند و...) و راهی از آن به شمال (اسفران، خراسان) ختم می‌شود که سیستان را با توجه به هموار بودن زمین آن منطقه مرکز مبادلات اقتصادی، فرهنگی، علمی، و... قرار داده و بازرگانان به راحتی به بازرگانی مشغول بودند. پر واضح است سرزمینهایی که مراکز بازرگانی می‌باشند، علاوه بر بهره‌گیری اقتصادی بیشتر و بهتر، از لحاظ فرهنگی نیز به دلیل مبادلات فرهنگی مردمان گوناگون، از سطح بالاتر تسامح فرهنگی برخوردار هستند و این زمینه را برای پذیرش تفکرات بهتر و بالاتر فراهم می‌کند و از تعصبات کور فرهنگی و مذهبی مانع می‌شود. قطعاً افرادی که در میان کوههای سر به فلک کشیده و با راههای صعب العبور زندگی می‌کنند از این نعمت حداقل در آن زمان با توجه به نبود دستگاههای ارتباطی و رسانه‌های گروهی به شکل کنونی محروم بوده‌اند.<sup>(۵۱)</sup> بنابراین سیستان با چنین جایگاهی دارای زمینه مثبت برخورد صحیح با اندیشه‌هایی چون فرهنگ و معارف اسلامی بود و حضور شماری از اقلیت‌های دینی آن زمان چون مسیحیت و یهودیت<sup>(۵۲)</sup> نیز به این تسامح وسعه صدر کمک می‌کرد، حکومت ساسانی برای جلوگیری از تبدیل شدن این اقلیتها به قدرت‌های متمرکز در مناطق مرزی شمالی و باختری سعی در پراکنده کردن آنان و اسکان آنها در دیگر مناطق به ویژه مناطق دور دست خاوری می‌نمود. شواهد تاریخی



## منابع و یاداشتها

- ۱- مؤلف مجهول: تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشهرای بهار، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۴، صص ۷۴-۷۵
- ۲- باسورث: تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۷
- ۳- همان ص ۴۱
- ۴- همان ص ۴۱
- ۵- ملک شاه حسین سیستانی: احیاء الملوک، به اهتمام منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۴، ص ۶
- ۶- زرین کوب، شرکت امام حسن (ع) و امام حسین را به فرماندهی سعید بن عاص می‌داند (زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیر کبیر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۷۳، ص ۳۴۹)
- ۷- کریستین سن، آرتور: ایران در عهد ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، کتابخانه ابن سینا، تهران، ۱۳۴۵ جلد دوم ص ۲۴-۵
- ۸- جهت اطلاع بیشتر ر: ک به، تاریخ سیستان، باسورث ص ۵۸
- ۹- تاریخ سیستان به تصحیح بهار نیز به نامه نگاریهای سران سپاه به شهرهای مختلف تصریح دارد، ص ۷۵
- ۱۰- احیاء الملوک، پیشین، ص ۴۸
- ۱۱- تاریخ سیستان، مجهول المؤلف بهار ص ۴
- ۱۲- همان، ص ۷۱
- ۱۳- همان، ص ۳۳
- ۱۴- همان، ص ۳۴
- ۱۵- احیاء الملوک، پیشین، ص ۵۵
- ۱۶- همان، همان
- ۱۷- تاریخ سیستان، مجهول المؤلف: ص ۸۱
- ۱۸- جهت اطلاع بیشتر ر: ک به، بلاذری: فتوح البلدان، ترجمه محمد توکلی، نشر فقره، تهران، ۱۳۳۷، ص ۵۴۹
- ۱۹- جهت اطلاع بیشتر ر: ک به: دنیوری: اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران،

- ۱۳۷۱ چاپ چهارم ص ۱۷۶
- ۲۰- جهت اطلاع بیشتر رک به: تاریخ سیستان، مولف مجهول، ص ۸۲
- ۲۱- تاریخنامه طبری، به تصحیح و تحشیه محمد روشن، نشر نور، تهران، ۱۳۶۶ جلد اول ص ۵۴۸
- ۲۲- گزیت، جزیه با مالیات سرانه اهل ذمه را گویند.
- ۲۳- ابن اثیر: تاریخ کامل، برگردان محمد حسین روحانی، انتشارات اساطیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۷۲ ص ۱۵۵۲
- ۲۴- جهت اطلاع بیشتر رک به: تایخ سیستان، مولف مجهول صص ۸۹-۸۰
- ۲۵- تاریخ کامل، پیشین، ص ۱۵۵۳
- ۲۶- اگر چه باسورث به نقل از طبری خبر آمدن مسلمان رادر اواخر خلافت عمر (۲۳ هجری) به مکران (جنوب بلوچستان) می دهد. (تاریخ سیستان، باسورث، ص ۳۷، (۱) ریشه و لغت تاریخ و جغرافیا - ۹۰
- ۲۷- همان، ص ۳۶
- ۲۸- احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، فتوح البلدان: ترجمه دکتر محمد توکل، نشر نقره تهران، ۱۳۳۷. ص ۵۴۶
- ۲۹- تاریخ سیستان، باسورث، ص ۴۱
- ۳۰- همان، ص ۳۶
- ۳۱- همان، ص ۲۷ بومیان بلوچستان (قبل از بلوچها) که تا چندین قرن زیر بار مسلمانان نرفتند. ص ۵۷
- ۳۲- تاریخ سیستان، ص ۳۸
- ۳۳- تاریخ سیستان، باسورث ص ۴۱
- ۳۴- همان، ص ۴۱
- ۳۵- مولف مجهول، تاریخ سیستان، تنها به جمله "عبدالله بن عامر بن کریز، مجاشع را به سیستان فرستاد و حرب کردند و بسیار از مسلمانان کشتند و مجاشع بازگشت" اکتفا می کند، ص ۸۰
- ۳۶- تاریخ سیستان، باسورث ص ۴۱
- ۳۷- همان، همان، همان صفحه
- ۳۸- فتوح البلدان، بلاذری ص ۳۴۸
- ۳۹- تاریخ سیستان باسورث ص ۴۲
- ۴۰- تاریخ سیستان مجهول المؤلف، ص ۸۱
- ۴۱- تاریخ سیستان باسورث، ص ۴۳



- ۴۲- تاریخ طبری: جلد پنجم، ص ۱۵۰ و تکرار آن در ابن اثیر، جلد سوم، ص ۳۴ مقایسه کنید با البلدان یعقوبی ترجمه ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷ چاپ دوم ص ۵۶-۵۷
- ۴۳- فتوح البلدان، بلاذری ص ۵۴۹
- ۴۴- تاریخ سیستان، مجهول المؤلف ص ۸۲
- ۴۵- مولف گمنام جایگه می‌نویسد: اگر کسی این کتاب را بخواند بداند که مردمان سیستان که این شهر به صلح دادند غرض بزرگی مصطفی را بود و دین اسلام را و از پیش بودند و اندر کتابهار و اخبار خوانده بیرون آمدن او بحق، و این سیستان را بزرگترین مناقبی است بر همه شهرها (تاریخ سیستان، مولف مجهول ص ۷۱)
- ۴۶- فتوح البلدان: بلاذری، ص ۵۴۸
- ۴۷- تاریخ سیستان، مولف مجهول،
- ۴۸- تاریخ سیستان: مجهول المؤلف ص ۸۲
- ۴۹- تاریخ سیستان: مجهول المؤلف ص ۸۲
- ۵۰- تاریخ سیستان باسورث، ص ۴۲
- ۵۱- تاریخ سیستان: مجهول المؤلف ص ۸۲
- ۵۲- تاریخ سیستان باسورث، ص ۴۲

پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

